



١٤٦

### رحلة في

لقد نهض العالم بخطى ثابتة نحو

نضج وتطور اجتماعي

الراصد نيلليه يرى سعده بالله وحاله

جهان أكبر معاً وهو يعلم بـ: متغيرات

برستانا ملائقاً بالبيئة بـ: تغيراته

مداد مستدام بـ: تغيراته

فرنكفورت لعام ٢٠٠٩: تغيراته

الإنفاق على التعليم

سلسلة من التحديات التي يواجهها العالم في عصر العولمة

على أشكال مختلفة في جميع أنحاء العالم

على أشكال مختلفة في جميع أنحاء العالم

## أفضل

أفضل: مشهد فوجي، (مشهد) يحيى، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد،

مشهد، ٧-١٥٢٢٧٧٨٨

كوكب، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد،

كاش، مشهد، مشهد، مشهد،

## أكبر رادي

مشهد، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد، مشهد،

[www.usanewsletter.com](http://www.usanewsletter.com)

[info@usenewsletter.com](mailto:info@usenewsletter.com)

[usenewsletter@yahoocom](mailto:usenewsletter@yahoocom)

Printed in the Islamic Republic of Iran

افراد:

مهندس کشاورزی	جهانگیر معراج
همسر او	مرسدۀ معراج
مالک	عهاد فشخامی
دختر او	فرنگیس فشخامی
مالک	غلامعلی کسایی
برادرزاده او	فرخ کسایی
پزشک ده	دکتر شبان
مدیر مدرسه	تقی میلانی
آموزگار	هادی آریا
زارع	گداخان
پستچی	میرآقا
خدمتکار	کوکب
مرد مضروب	کاس علی
مادر مرد مضروب	پیرزن

پردۀ اول

نارستان، روستایی در گیلان.

شب، دورنمای یک خانه سفالی نوساز. خانه از دو سمت پله می‌خورد و در جبهه ساختمان به یک ایوان بزرگ با نرده‌های چوبی خراطی شده ختم می‌شود. ته ایوان، دو در به دو اتاق می‌رود. اتاق چپ متعلق به عمامد است، و اتاق راست مال جهانگیر و مرسده. در طبقه پایین نیز دو اتاق با دیوارهای کوتاه دیده می‌شود. دست راستی اتاق کوک است، و دست چپی — با ظاهری مغلوك تر — باید مرغدانی و انباری و از اين قبيل بوده باشد. روی بدنه دیوار و دوره برا ایوان خانه برگ‌های شفاف پاپیتال روییده است. در فاصله ساختمان و پیش‌نماي صحنه حصار کوتاهی از چپر کشیده شده است. در گوشة چپ چپر بَلْتَه<sup>\*</sup> ای کار زده‌اند. پیش‌نماي صحنه، جاده تخت مالروبي است که از میان بوته‌های نمناک آقطی اُریب دویده و در گوشة صحنه خاموش می‌شود. کنار جاده — بالای یک تیر آهنی — فانوس کوچکی درون یک جلد شیشه‌ای می‌سوزد و روشنایی کدری پخش می‌کند. در گوشة راست، درخت انجیر تناوري شاخ و برگ گسترد و زیرش نیمکت چوبی نخاله‌ای گذارده‌اند. از دور یکی دو خانه گالی بوش با پنجره‌های کورتابی سوسو می‌زنند... صداهای خواب آلود مزرعه.

\* در ورودی خانه‌های روستایی شمال.

کوکب می بینم شنیده ن دارم از همه این حق و آن  
نمایش ت به چشم نمی شود، به کمال و بیمه کرده سلما  
نمی شوند.

کوکب هنوز تشریف نیاورده،  
(ن دارم همه چشم را بخوبی می بینم، همه چشم می بینم)  
له آریه

آن لام لام همه همیز «...ای خوش بخت من بگو لامه چلب»  
نمی شوند، علم من بسیاری این چیز را می بینم، عیاری طور یکی در نگاه  
نار داشتند، آنها همچنان که همه این اعلیاً همچنانه باز و لست.  
آن لام لام همه همیز

در نور نرم صحنه، گداخان از سمت راست وارد می شود.

جلیقه پوشیده است. کمی می ایستد؛ سپس با تردید طرف

بلته می رود و به اتاق کوکب خیره می ماند. کوکب با یک

مرغوله گیس بافته از اتاق خود بیرون می آید. سبدی در

دست دارد. چنانکه گوبی گداخان راندیده، با کرشمه

مخصوصی پشت خانه می بیچد. گداخان محو تماسای

اوست. همین دم زنگ دوچرخه ای از دور موج می زند و آواز

بی حالت و غمناک میرآقا — که دم به دم نزدیک تر می شود —

به گوش می رسد.

صدای میرآقا «تی غم مره پیره کوده، می زندگی آبادانی به...»\*

دمی بعد، میرآقا با یک دوچرخه وارد می شود.

میرآقا

اما کم کم داره چیز نابی می شه ها!

\* غم تو پیرم کرده است، زندگیم آباد نمی شود...